تعلیقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، شانزده باب از کتاب الحجّه

ترجمه از انگلیسی: مینا اسکویی*

چکیده: حضرت آیت‌الله شیخ محمّدرضا جعفری نجفی ترجمه‌ای دقیق و استوار از اصول کافی به زبان انگلیسی، به سامان آورده که چندین جزء آن به چاپ رسیده است. ایشان، علاوه بر ترجمهٔ متن، تعلیقاتی بر آن نگاشته‌اند که به دلیل گستردگی حوزه‌های مختلف موضوعی، مورد توجّه دانشوران بوده و هست. در این گفتار، تعلیقات نگارنده بر شانزده باب نخستین کتاب الحجّه به فارسی، برگردانده شده است.

کلید واژه‌ها: اصول کافی، ترجمهٔ انگلیسی / اصول کافی، تعلیقات / امامت، تعلیقات کافی / جعفری نجفی، محمّدرضا.

اشاره

در سفینهٔ شمارهٔ ۱۹، مختصری از شرح حال نگارندهٔ بزرگوار ارائه و نکاتی در مورد این ترجمه و ویژگیهای آن بیان شد. در این گفتار، ترجمهٔ تعلیقات معظّم‌له بر شانزده باب از کتاب الحجّه، عرضه می‌شود. آنچه در پی

* . کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

می‌آید، ترجمهٔ فارسی تعلیقاتی است که علّامه جعفری بر ترجمهٔ انگلیسی اصول کافی نوشته است.

* ص ۲۷۴ ـ باب أنّ الله عزّ و جلّ لم يعلِّم نبيَّه علماً إلّا امره...، ح ۱، ذيل «أنت شريكي فيه»:

۱. این موضوع، ارجاعی سمبولیک دارد به این حقیقت که مرتبهٔ پیامبری منحصراً برای پیامبر است و مرتبهٔ علم بین او و حضرت علی مشترک است؛ نه اینکه پیامبری و علم دو انار هستند. احادیث ذیل آن را باید بر این مبنا فهمید.

* ص ۲۷۶ ـ باب جهات علوم الأئمّة عليهم السلام، ح ۱، ذيل «نقر في الأسماع»:

۱. برای توضیح مربوط به فهم این حدیث و احادیث بعدی، به ضمیمهٔ پایان این باب و فصول ۲ و ۳ (دومین و سومین باب کتاب الحجّه) و نکتهٔ مندرج در جزوه یکم از ترجمهٔ کتاب الحجّه رجوع کنید.

* ص ۲۷۶ ـ پایان همان حدیث:

این نکته برای روشن‌کردن این مطلب است که هیچ یک از علوم امامان، مستقیماً از جانب وحی پیامبرگونه (پیامبرانه) به دست نیامده و این موضوع به صورت جزء به جزء، در نکتهٔ فصل ۳ این کتاب (سومین باب کتاب الحجّه) آمده است.[1]

* ص ۲۸۲ ـ باب التفويض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و إلى الأئمة عليهم السلام في إمر الدين، ح ۲:

۱. در اینجا ذکر دو موضوع را ضروری می‌دانم: یکی که مختص به این حدیث است و دیگری که در مورد تمام احادیث این فصل، قابل استفاده است.

موردی که به طور خاص به این حدیث مرتبط می‌شود، به چند نکته قابل تقسیم است:

۱. نویسندهٔ بزرگوار، توضیحی در حلّ تعارض میان حدیث ۱ و ۳ این باب دارند که در پایان این گفتار خواهد آمد. (ویراستار)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

الف) علّامه مجلسی (مرآت العقول، ج ۳، ص ۱۴۸) در مورد «ابوقتاده» می‌گوید که نام او تمیم‌بن نُضَیر العداوی است؛ مع هذا، ممکن به نظر نمی‌رسد که این همان مورد باشد؛ چون عداوی، بصری بوده و ارتباطی با شام نداشته است. (ابن‌سعد، الطبقات، ج ۷، قسم ۱، ص ۹۴؛ ابن‌حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۰۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۷۸ـ۳۷۹) این ابوقتاده در واقع، فردی دیگر از اهل شام بوده است (۱۶۴/۷۸۱)[1]

او راوی حدیث بوده و آنچه از او می‌دانیم، همان چیزی است که از علمای حدیث برای ما به جا مانده و اینکه او ابوقتادهٔ شامی بوده و به عنوان راوی قابل اعتماد و معتبر، شناخته نمی‌شده است. (بخاری، التاریخ الکبیر، [الکنی]، ج ۹، ص ۶۴؛ خطیب، تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۰۲ـ۴۰۱؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۹، ص ۵۶۴؛ ابن‌حجر، لسان المیزان، ج ۷، ص ۹۷؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۹)

ب) موسی‌بن اشیم، فردی است که به عنوان راوی غیرمعتبر، شناخته می‌شود و حتّی ایمان او نیز مورد تردید است. (رجال کشّی، ص ۳۴۴؛ معجم الرجال، ج ۶، ص ۱۵۰ـ۱۴۹؛ رجال ابن‌داوود، ص ۵۲۱؛ رجال علّامه، ص ۲۵۷؛ جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۷۱) به این دلیل، این حدیث در شمار احادیث ضعیف شمرده می‌شود؛ همان‌گونه که در مرآت العقول ج ۳، ص ۱۴۸ بیان شده است.

ج) باید توجّه داشت که این حقیقت که امام برای یک آیه تا سه تفسیر ارائه می‌دهد، بدین معنا نیست که آنها ناقض یکدیگرند. همان‌گونه که در دیگر تفاسیر علمی، کلمات باید به گونه‌ای انتخاب شوند که مناسب توان و گنجایش شنونده باشند، این سه تفسیر متفاوت، هریک، براساس نیازها و فهم سه شخص است که سؤال را مطرح کرده بودند. اشتباه راوی در این است که تصوّر کرده تفسیر، چیزی ثابت و بی‌تغییر است مانند خود آیه. (بنگرید به ارجاع او به ابوقتاده)

امّا در حقیقت، نیازی به توسّل به تقیّه، به عنوان توضیحی برای تفاوتها نیست؛

۱. عدد نخست نشان‌دهندهٔ تاریخ میلادی و دومین عدد بیانگر تاریخ هجری است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

بلکه موضوع بسیار ساده‌تر از آن است.

موضوع دوم در مورد شیوه‌های نزول وحی بر پیامبر است. این مطلب به دو راه و شیوه قابل تفکیک است؛ یکی اینکه مستقیماً به او نازل شده باشد، مانند حالتی که آیات قرآن نازل شده است. یا اینکه خداوند در پیامبر، یک نیرو یا ظرفیّت خاص، جهت درک حقایق و امور جهان (بدون هیچ اشتباه) ایجادکرده که او در هر شرایط و براساس نیاز مردم و موقعیّت (پیش آمده) بداند انجام چه کاری ضروری است. این نوع دوم ذاتاً مرتبط به خلوص و عصمت پیامبران و امامان است. و به معنای حکم (قضاوت) و علم (دانش) برمی‌گردد (همان‌گونه که در قرآن بدان اشاره شده است؛ مثال: **و لمّا بلغ أشدّه و استوی، آتیناه حکماً و علماً.**) (قصص (۲۸)/۱۴) یا آنجا که قرآن در مورد حضرت یوسف علیه‌السلام می‌فرماید: **و لمّا بلغ أشدّه آتیناه حکماً و علماً.** (یوسف (۱۲)/۲۲)

در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آیات مرتبط با این‌گونه از دستورهای الاهی در احادیثِ این فصل ذکر شده‌اند. معنای تأدیب (آموزش و تربیت در تکامل اخلاقی) که از جانب خداوند به پیامبر داده شده و در اینجا ذکر شده، دقیقاً چیزی است که به توضیح آن پرداختیم، که آن‌گاه که به کمالش رسید، به پیامبر اجازه داده شد تا به تربیت دیگران بپردازد و در جامعه نیز آن را اعمال کند.

بنابراین (در احادیث این فصل) هرجا که دیدیم دستورها بر دو نوع‌اند (یکی از جانب خداوند و دیگری پیامبر)، معنا ـ چنان‌که توضیح دادیم ـ این است که یک دسته از دستورها به‌طور مستقیم، از جانب خداوند آمده است و دستورهای دیگر که از جانب پیامبر و براساس درک کامل و بی‌کم و کاست ایشان از حقیقت، صادر شده است (یعنی سنّت او؛ همانند تفاوت بین فرض الله یعنی آنچه خدا واجب کرده و سنّت پیامبر یعنی آنچه پیامبر تحقق بخشیده است.) بنابراین، هر دو در حقیقت، هدایایِ (نعمت) خداونداند و توسّط او خلق شده است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

* ص ۲۹۸ ـ باب أنّ الأئمّة محدّثون مفهمّون، ح ۲:

۱. در مورد این حدیث، دو نکته را باید ذکر کرد:

الف) این حدیث در حقیقت دو حدیث است: یکی که قسمت اوّل را تشکیل می‌دهد و دیگری که قسمت دوم را تشکیل می‌دهد. قسمت اوّل همان‌گونه است که کلینی بیان می‌کند و محمّدبن حسن صفّار (م ۲۹۰/۹۰۳) استاد شیخ کلینی نیز این حدیث را با همان سلسلهٔ نقلی (روات) نقل کرده است. متن بعد از ذکر آیه‌ای از قرآن، متوقّف می‌شود و چنین ادامه می‌یابد:

«من (یعنی حَکَم) گفتم: آیا علیّ‌بن ابی‌طالب یک محدَّث بود؟ او گفت: بله؛ و هر امامی از ما اهل بیت، در حقیقت یک محدَّث است.» (بصائر الدرجات، ص ۳۱۹ـ۳۲۰، البحار، ج ۲۶، ص ۶۷)

بنابراین، قسمت آخر جملهٔ بعد از آیه، واقعاً سؤالی است که حکم آن را پرسیده است، نه قسمتی از کلام امام.

قسمت باقی‌مانده، با مدخل «عبدالله‌بن زید» یک حدیث جداگانه است؛ کاملاً متفاوت از چیزی که سلسلهٔ نقل حدیث (روات) از آن منشعب شده و مرتبط با امام جعفر علیه‌السلام است و موضوعی مشابه آن را دربر می‌گیرد. این حدیث در شکل کامل آن، به عنوان حدیث ۱۳۹۱ این کتاب آمده است.

در واقع، نام صحیح این مرد عبدالله‌بن زُبَید است و مادر او مادرخواندهٔ علیّ‌بن الحسین علیه‌السلام بوده است. توضیح دقیق این موضوع در تعلیقهٔ حدیث ۱۳۹۱ خواهد آمد.

به این دلیل می‌گوییم که این حدیث، دو بخش کاملاً مجزّا دارد که صفّار، استاد شیخ کلینی، آنها را به عنوان دو حدیث مجزّا با دو سلسله روایی کاملاً متفاوت، نقل کرده است. اوّلی همان‌گونه است که در بالا به آن اشاره کردیم و دومی نیز این‌گونه است:

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

صفّار می‌گوید: «علیّ‌بن حسن، از موسی‌بن بکر، از حمران، روایت کرد که ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: پیامبر خدا فرمود: از اهل بیت من، دوازده تن محدّث هستند. سپس «عبدالله‌بن زید ـ که برادر علیّ‌بن حسین علیه‌السلام بود ـ به ابوجعفر گفت:... .» (باقی آن همان‌گونه است که در روایت کلینی نقل شده است.) (بصائر الدرجات، ص ۳۲۰؛ البحار، ج ۲۶، ص ۶۸ـ۶۷؛ همان، ج ۴۷، ص ۳۴۱)

ب) جمله آخر کلام امام، شامل ارجاعی به ابوالخطّاب است. این قسمت در حدیث ۱۳۹۱ ذکر نشده، امّا در نسخهٔ نقل شدهٔ صفّار موجود است. بنابراین، ما باید جایگاه کلام امام را در اینجا مشخّص کنیم:

نام کامل ابوالخطّاب، محمّدبن المقلاص (ابوزینب) الاسدی الکوفی است که رهبر شاخهٔ (حزب) تندروی خطّابیّه است. در آغاز، او یک شیعهٔ امامی واقعی بود و حتّی در باب حدیث نیز قابل وثوق و معتبر بود. او همراه امام صادق نیز بوده است. ولی به تدریج، به یک فرد تندرو تبدیل و معتقد شد که امامان پیامبرند و آنچه در این حدیث به آن اشاره شده، این نکته است. گفته می‌شود حتّی باور او به الوهیّت امامان، پیش از این نتیجه بوده است.

خطّابیّه، سخنان غلطی را به او نسبت داده‌اند؛ مانند: تناسخ و حلول. گفته می‌شود که آنها بر این باورند که او یک پیامبر بوده است؛ حتّی یک الهه امام صادق علیه‌السلام او و پیروانش را نفرین کرد و احادیث بسیاری از امام صادق و امامان بعدی ایشان در مورد ردّ او و لعن و نفرینش موجود است.

ابوالخطّاب و پیروانش ظاهر اهل عبادت و تصوّف را به خود گرفتند و اغلب در مسجد اعظم کوفه مشغول این کارها (عبادت و...) بودند تا عصر فرمانروایی منصور عبّاسی (تولّد: ۹۵/۷۱۴ ـ خلافت: ۱۳۶/۷۵۴ تا ۱۵۸/۷۷۵) که حاکم او در کوفه، عیسی‌بن موسی (۱۰۲/۷۲۱ـ۱۶۷/۷۸۳) گروهی را به دنبال خطّابیّه در مسجد فرستاد و این در سال ۷۵۴ـ۱۳۷/۷۵۵ بود که در آنجا با وجود مسلّح نبودن خطّابیّه،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

جنگی درگرفت و این حزب کاملاً از بین رفت و مانند بیشتر احزاب شیعه شد و هیچ ردّی و اثری از آنها باقی نماند؛ اگرچه برخی از مورّخان، مدّعی‌اند که گرایشهای esoteric اسماعیلیان؛ از حزب خطّابیّه و عقاید ابوالخطّاب ریشه گرفته است. (ابن‌الندیم، ص ۲۳۸، ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۲۸)

(برای جزئیّان در مورد ابوالخطّاب و حزبش مراجعه کنید به: تنقیح المقال، ج ۳، بخش اوّل، ص ۱۸۹ـ۱۹۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۵ـ۲۶؛ همان، ج ۱۴، ص ۲۵۸ـ۲۷۶ و سایر زندگی‌نامه‌ها؛ سعدبن عبدالله الاشعری، المقالات و الفرق، ص ۵۴ـ۵۵، ۶۳ـ۶۴، ۸۱ـ۸۳؛ النوبختی، فرق الشیعه، ص ۳۷ـ۴۰، ۵۸ـ۶۴ و سایر کتب با موضوع فرقه‌ها)

اکنون با یک چالش تاریخی روبرویی زیرا غالیان ابوالخطّابی خود را در تنها عصر امام صادق ظاهر کرده‌اند. (۸۳/۷۰۲ـ۱۴۸/۷۶۵) بنابراین، به نظر می‌رسد فردی که در این حدیث به آن اشاره شده، نمی‌تواند او باشد؛ زیرا او به فردی که در عصر امام باقر علیه‌السلام صاحب این نگرش بوده، شناخته نمی‌شده است. (۵۷/۶۷۶ـ۱۱۴/۷۳۳)

به این سبب، احتمال دارد که فرد ذکر شده در حدیث، مغیرةبن سعید بَجَلی کوفی بوده باشدکه سرکردهٔ فرقهٔ افراطی مغیریّه بوده است این فرقه از خطّابیّه بسیار معروف‌تر بوده و از نظر زمانی بر آن سبقت داشته است. آنها نیز نظرات مشابه با خطّابیّه داشته‌اند؛ امّا در مورد امام باقر و امامان بعد از ایشان، دیدگاههای آنها متعصّبانه و افراطی بوده است. احتمالاً حتّی درست است که حزب خطّابیّه از بقایای مغیریّه ریشه گرفته باشد. مغیره هم‌عصر امام باقر علیه‌السلام بوده و نظراتش را در طول امامت ایشان، آشکارکرده است؛ اگرچه شورش او در عصر امام صادق بوده است؛ در سال ۱۱۹/۷۳۷، زمانی که خالدبن عبدالله القصری (۶۶/۶۸۶ـ۱۲۶/۷۴۳) حکمران هشام‌بن عبدالملك، خلیفهٔ اموی (۷۱/۶۹۰ خلافت ۱۰۵/۷۲۴ـ۱۲۵/۷۴۳) به او و پیروانش هجوم آورد و آنها را دستگیرکرد و سوزاند. (تنقیح المقال، ج ۳، بخش اوّل، ص ۲۳۶ـ۲۳۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۱۵ـ۳۲۰؛

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۰ـ۱۶۲؛ لسان المیزان، ج ۶، ص ۷۵ـ۷۸؛ المقالات و الفرق ۴۳ـ۴۴ و ۵۰ و ۵۵؛ فرق الشیعه، ص ۳۷ و ۵۲ـ۵۵؛ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱۹ـ۱۶۲۲؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۲۰۷ـ۲۰۸؛ ابن‌کثیر، ج ۹، ص ۳۲۳؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۹ـ۲۰ و دیگر زندگی‌نامه‌ها و تواریخ)

به نظر می‌رسد که راوی این حدیث، به دلیل تشابه میان اعتقادات این دو نفر، به اشتباه افتاده و در اختصاص کلام امام دچار سر درگمی شده است. شواهد بیشتری وجود دارد که (همگی) فرض را بر این قرار داده‌اند که مغیره از معنای محدَّث در عصر اباجعفر مطّلع بوده است که این کلمه از صفّار و شیخ مفید از طریق ابوحمزة الثمالی نقل شده است. پیداست که حکم‌بن عُتیبه (راوی حدیث حاضر) به مغیرةبن سعید، آنچه را از امام ابوجعفر (الباقر) در مورد محدّث شنیده، بازگفته است و مغیره نیز متناوباً به امام رجوع کرده و ایشان نقل حکم را تأیید کرده‌اند. (بصائر الدرجات، ص ۳۲۴؛ الاختصاص، ص ۲۸۷؛ البحار، ج ۲۶، ص ۶۹ـ۷۰) اگر فرض را بر این بگذاریم که راوی دچار سردرگمی شده بوده، جملهٔ آخر این حدیث باید این‌گونه بوده باشد: «این همان است که در آن، مغیرةبن سعید با قضاوت او مواجه شده است...»

* ص ۳۱۶ ـ باب أنّ الإمام علیه‌السلام یعرف الإمام الذي یکون من بعده...، ح ۱، ذیل «کذا نزلت»: نساء (۴) / ۵۹ را نگاه کنید:

در اینجا منظور امام این نیست که کلمات تغییر کرده‌اند؛ بلکه این است که رجوع آنها باید به خداوند و پیامبرش یا امامان باشد؛ قبل از اینکه بحث یا نزاعی به راه بیندازند؛ نه اینکه صبر کنند تا نزاعی درگیرد و سپس برای حلّ نزاع پیش آمده، به سوی ایشان روند.

* ص ۳۲۵ ـ باب أنّ الأئمّة علیهم‌السلام لم یفعلوا شیئاً و لا یفعلون إلّا بعهد من الله...، ح ۱، ذیل «و کان علیها خواتیم»:

به نظر می‌رسد که این نوشته به صورت طومارهای متعدّد بوده است که هریک به دور دیگری پیچیده بوده و هریک مُهری نیز داشته است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

* ص ۳۴۷ ـ باب ما نصّ الله عزّ و جلّ و رسوله على الأئمّة علیهم‌السلام واحداً فواحداً، ح ۱، ذیل «أذهب الله عنّي الرجس كما أذهب عنك و عن أبيك»:

از آنجاکه خداوند انتقال امامت را مختص به امام حسین علیه‌السلام کرده، جایی برای قانون کلّی‌ای که در آیه ذکر شده، نمی‌ماند؛ قانونی که انتقال امامت را به بزرگ‌ترین پسر، حسن علیه‌السلام ضروری می‌دانسته است.

امامت امری است براساس دستور الاهی و جدا از سؤال در مورد وراثت. با این وجود، خداوند گاهی از توالی وراث، از طریق رابطهٔ خونی، برای امامت استفاده کرده و گاهی هم چنین نکرده است.

* ص ۳۵۷ ـ همان باب، ح ۷، ذیل «رجلاً من المختاريّة»:

۱. یعنی کیسانیّه. مختاربن ابی‌عبیدة الثقفی (۶۷/۶۸۷ـ۱/۶۲۲)، رهبر جنبش انتقام از قاتلان امام حسین علیه‌السلام درکربلا بود و ابوعمروکیسان مدافع برجستهٔ او میان موالی بود.

* ص ۳۵۹ ـ ذیل باب جهات علوم الأئمّة علیهم‌السلام، ح ۱ و ۳:

احادیث شمارهٔ ۶۸۷ و ۶۸۹ (احادیث شمارهٔ ۱ و ۳ همین باب) تناقض ظاهری دارندکه برای رفع آن، به توضیح بیشتری نیاز است:

۱. ریشهٔ «غبر» یکی از آن دسته کلماتی است‌که در زبان عربی، «اضداد» نامیده می‌شوند؛ بدین معنی‌که دو معنا دارند. یکی از معانی این کلمه، یعنی «باقی‌مانده شدن، باقی‌ماندن» یا «طول کشیدن، ادامه‌دار شدن». این معنا متضادّ معنای دوم است؛ یعنی «گذشته شده» یا «رفته». بنابراین نام «غابر» می‌تواند به یکی از این دو معنا باشدکه هر دو معنا به خوبی، در منابع زبان‌شناسی اصلی، ذکر شده‌اند. بنابراین این دوکلمه هم آوا هستند؛ در حالی‌که معنای مخالف یکدیگر را می‌رسانند.

(بنگرید: الأصمعی، الاضداد، ص ۵۸؛ سجستانی، الاضداد، ص ۱۵۳ـ۱۵۴؛ ابن‌سکّیت، الاضداد، ص

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

۲۴۰؛ الانباری، الاضداد، ص ۱۲۹؛ ابوالطیّب الحلبی، الاضداد فی کلام العرب، ج ۲، ص ۵۲۷ـ۵۳۰؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۳ـ۷؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۴۳۶ـ۴۳۹)

۲. توصیف علم براساس سه تقسیم‌بندی قابل ذکر است:

عالم، عِلم (دانسته) و علّت علم.

شقّ دوم و سوم هرکدام قابل تقسیم به سه قسمت جزئی تواند بود: گذشته، حال و آینده. بنابراین، به طور مثال، می‌توان دانش را درگذشته به دو مفهوم به‌کار برد. گذشته بر مبنای دلیل و علّت (برای مثال، من اکنون این را می‌دانم؛ زیرا آن را دیروز یادگرفته‌ام). یا گذشته بر مبنای آنچه شناخته شده است (برای مثال، من می‌دانم آنچه دیروز اتّفاق افتاده است.). به طور مشابه، علم حال و آینده نیز همین‌گونه است.

۳. در حدیث ۶۸۷ (حدیث اوّل باب جهات علوم...)، علم به سه دسته تقسیم شده است: ماضی، غابر و حادث. در اینجا، غابر با ماضی تقابل دارد، پس به مفهوم اوّل آمده است؛ یعنی به معنای ادامه. در حدیث ۶۸۹ (حدیث سوم همان باب)، علم به سه بخش تقسیم شده است. این‌بار بخشها عبارت‌اند از غابر، مزبور و آنچه در قلوب ما نَکْت شده است. در حدیث اوّل، حادث این گونه تعریف شده است. در مورد غابر و مزبور، در حدیث اوّل، آنها به عنوان مترادف آمده‌اند؛ امّا در حدیث سوم، کاملاً دو بخش جداگانه‌اند. از توضیحاتی که داده شده، پیداست که مزبور نیز در هر دو حدیث، معنای مشابهی دارد. (یعنی نوشتن، مکتوب کردن)

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که غابر در حدیث اوّل، به معنای مزبور و در حدیث سوم، به معنای ماضی به‌کار رفته است. می‌دانیم که غابر دو معنا دارد؛ پس این تفاوت را ناشی از هم‌نامی می‌دانیم.

۴. مافی در حدیث اوّل، یعنی آنچه پیشتر شرح داده شده است (مفسّر)؛ یعنی آن علّت علم موجود درگذشته است. افزون بر این، یعنی علم به چیزی که قبلاً رخ

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

داده است و این مفهوم بسیار ساده‌تر از آن است که نیازمند توضیح باشد.

در حدیث سوم، غابر به عنوان آنچه قبلاً بوده است، توضیح داده شده، و در این مفهوم، باید معنای «قبل» را هم در علّت علم و هم در حوادث رخ داده، لحاظ کرد. بنابراین، ماضی در معنای اوّل و غابر در حدیث سوم، معنای مشابهی دارند: علم از طریق آنچه قبلاً حادث شده و علم به آنچه قبلاً حادث شده است.

در نوع دوم علم، یعنی غابر در حدیث اوّل و مزبور در اوّل و سوم، توضیح ارائه شده نشان می‌دهد که علّت این علم در مکتوب بودن آن است.(مزبور) این معنایی است که در حدیث اوّل ارائه شده است؛ امّا در حدیث سوم، مزبور خودش به عنوان علم آنچه برای ما رخ خواهد داد (ما یأتینا) توضیح داده شده که توضیحی است مرتبط با آنچه دانسته شده است. بنابراین، پیداست که این نوع دوم علم قبلاً محقّق شده است. همچنین پیداست که این علم مکتوب، دقیقاً چیزی است که در احادیث فصل ۴۰ (از ترجمهٔ انگلیسی اصول کافی) آمده؛ آنجا که مرتبط به چیزهایی مانند مصحف حضرت زهراعلیهاالسلام است.

* ص ۳۶۳ ـ باب الإشارة و النصّ علی أمیرالمؤمنینعلیه‌السلام، ح ۱، پایان حدیث:

براساس سخنان علّامه مجلسی در مرآت العقول (ج ۳، ص ۲۶۹)، در سلسلهٔ راویان این حدیث، راوی‌ای ناشناخته وجود دارد؛ زیرا همهٔ سلسله‌های روایی این حدیث به زیدبن المعجم الهلالی الکوفی ختم می‌شود که فردی ناشناخته است. (الطوسی، الرجال، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، مجمع الرجال، ج ۳، ص ۷۷؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۴۱، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۳۸) همچنین عیّاشی نیز این حدیث را از راوی مشابهی روایت کرده است؛ امّا با کمی تفاوت در متن آن.

علیّ‌بن ابراهیم نیز آن را با کمی تغییر در متن نقل کرده است؛ البته بدون سلسلهٔ راویان آن به طور کامل و پیداست که سلسلهٔ راویان در کافی و عیّاشی نیز همین سلسله بوده است که او آن را حذف کرده است؛ زیرا قسمتی از این سلسله راویان که

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

او نقل کرده، با سلسله‌ای که این دو نویسنده ارائه کرده‌اند، مطابقت دارد. (عیّاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۲۶۸؛ علی‌بن ابراهیم، التفسیر، ج ۱، ص ۳۸۹ـ۳۹۰؛ البرهان، ج ۲، ص ۳۸۳؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۸۰ـ۸۱؛ البحار، ج ۳۶، ص ۱۴۸ـ۱۴۹)

این گونه قرائت از این آیهٔ قرآن، در جای دیگری غیر از این حدیث نیامده است. بنابراین، هیچ مفسّر امامی دیگری آن را حتّی در تفسیرش ذکر نکرده است. (نک: الطوسی، التبیان، ج ۶، ص ۴۲۱؛ الطبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۲ـ۳۸۳ و جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۰۵؛ الفیض، الصافی، ج ۱، ص ۹۳۷ـ۹۳۸؛ اگرچه دو نویسندهٔ آخری رابطهٔ میان این آیه و امامت علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام را یادآور شده‌اند؛ ابوالفتوح رازی، تفسیر، ج ۷، ص ۱۳۸ـ۱۳۹؛ الکاشانی، منهج الصادقین، ج ۵، ص ۲۲۲؛ الطباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۳۳۵ـ۳۳۶)

*** ص ۳۶۶ ـ همان باب، ح ۳، ذیل «و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان»:**

با این کلمات، هیچ آیه‌ای در قرآن نیست؛ امّا در الحدید (۵۷)/ ۲۵ می‌خوانیم: **«لقد أرسلنا رسلنا بالبیّنات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط.»**

احتمالاً راوی متن این حدیث را تغییر داده است. مع‌هذا، این حدیث، حدیث ضعیفی است. (همان‌طور که علّامه مجلسی در مرآت العقول، ج ۳، ص ۲۷۰ نظر داده است.)

*** ص ۳۶۶ ـ همان حدیث، ذیل «فأین صحف إبراهیم»:**

لغت «کتاب» در دو آیهٔ قرآن، به صورت مفردباحرف تعریف (معرفه) آمده است؛ یعنی در آیات سوره‌های مائده و حدید. در آیات سورهٔ مائده، خداوند می‌فرماید که او «مستحفظون» را نصب کرد (یعنی: نگاهبانان کتاب). مستحفظون، نمی‌توانند از علمای یهودی یا علمای مسیحی باشند که کتابشان دست به دست شده؛ زیرا به آنها کتب ابراهیم منتقل شده و نرسیده است.

بنابراین، منظور از «کتاب» در این آیات، تورات و انجیل نیست. پس می‌توانیم دریابیم که «کتاب» در اینجا برمی‌گردد به «اسم اعظم» که مجموعه‌ای از همهٔ کتب پیامبران است. پس خداوند «نگاهبانانی (مستحفظون)» را برگزیده تا نگهبانِ این

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

مجموعه باشند و آن را از نسلی به نسلی منتقل کنند تا به دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برسد.

* ص ۳۶۸ ـ همان حدیث، ذیل «فإذا فرغت فانصب»:

معمولاً قرائت لغت «انصَب» به معنای کار سخت (بیگاری) است؛ امّا قرائت کمی تغییر یافتهٔ آن (در حدّ اعراب حرف صاد) «انصِب» به معنای «برگزیدن» است.

* ص ۳۷۰ ـ همان حدیث، ذیل «أسألکم عن المودّة التي أنزلت...»:

در متن قرآنی، این عبارت «الموؤدة» یعنی «کودک مؤنّث دفن‌شده» است. در این دو آیه، تغییری در شیوهٔ قرائت آن وجود دارد؛ البتّه فقط در این کلمه. (نک: الکشّاف، ج ۴، ص ۲۲۲؛ نثرالمرجان، ج ۷، ص ۶۶۸)

اگرچه در برخی تفاسیر امامیّه، مانند مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۲ و ۴۴۴ و الصافی، ج ۲، ص ۷۹۱، لغت «المودّة» جایگزین «الموؤدة» شده است؛ امّا شیخ طوسی در تبیان، ج ۱۰، ص ۲۸۲ـ۲۸۳، تنها شکل «الموؤدة» را آورده است. همین‌طور، تفاوتی در حدیث نقل شده از امامان در این زمینه وجود دارد که برخی آن را «المودّة» و برخی آن را «الموؤدة» نقل کرده‌اند. (نک: البرهان، ج ۴، ص ۴۳۱ـ۴۳۲؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۱۴ـ۵۱۶)

* ص ۳۷۱ ـ همان حدیث، ذیل «و لو ردّوه إلی الله و إلی الرسول...»:

عبارت «إلی الله» در متن قرآنی نیامده است؛ امّا امام علیه السلام آن را در تفسیر آیه اضافه کرده‌اند. (رجوع شود به مرآت العقول، ج ۳، ص ۲۸۳)

* ص ۳۷۴ ـ همان حدیث، ذیل «بین قبض النبيّ إلی خروج النبيّ الآخر»:

البتّه این دستور، دستوری است که به همهٔ زمانها برمی‌گردد و منحصراً محدود به آخرین پیامبر «حضرت محمّد» نمی‌شود. بعد از آخرین پیامبر، خداوند، زمین را تنها با امامان برپا می‌دارد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

*** ص ۳۷۶ ـ همان باب، ح ۶، ذیل «ذؤابة سیف رسول الله»:**

«ذوآبة» بندی است که به حفاظ شمشیر بسته می‌شود که می‌توان به آن چیزهایی مانند حرز را گره زد. زمانی رسم بر آن بوده که وصیّت‌نامه را نیز به آن می‌بستند؛ به عنوان آمادگی برای مرگ ناشی از شرکت در جنگها.

*** ص ۳۷۸ ـ همان باب، ح ۹، ذیل «ألفاً غیر معطوفة»:**

براساس سخنان مجلسی و فیض، یعنی: «تنها یک حرف ناکامل و تنها از حروف الفباء، یعنی چیزی کمتر از یک حرف تنها.» او «الف» را انتخاب کرد؛ زیرا این حرف اوّلین حرف الفباست و آسان‌ترینِ آنها در نوشتن و خواندن است و در نوشتن دنباله ندارد که به معنایِ ناکامل بودن آن است. در خط کوفی قدیمی، این‌گونه نوشته می‌شد: «L».

اگر انتهایِ پایینی آن را که به سمت راست کشیده شده، حذف کنیم، این حرف ناکامل می‌شود. این صحیح‌ترین معنایی است که از شیوخ بزرگ شنیده شده است. (مرآت العقول، ج ۳، ص ۲۹۰؛ الوافی، ج ۲، ص ۷۶)

*** ص ۳۸۳ ـ باب الإشارة و النصّ علی الحسن‌بن علیّ علیهما السلام، ح ۶، ذیل «هذین العودین»:**

صحیح «العمودین» است؛ چنان که در: مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۹۷؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷ و وافی ج ۲، ص ۸۰ به نقل از کافی آمده است.

*** ص ۳۸۴ ـ همان حدیث، ذیل «هذین المصباحین»:**

احتمالاً مشابه دو ستون یا همان‌طور که برخی مفسّران گفته‌اند، منظور دو امام (حسن و حسین علیهما السلام) هستند.

*** ص ۳۸۴ ـ همان حدیث، ذیل «عفا في الأرض مخطُّها»:**

این جملات در پاسخ به سؤال کسی است که اعتراض کرد: اگر خدا رحمان، و امام عالم؛ و دین ثابت است، چرا این همه آزار و خسران بعد از رحلت پیامبر ایجاد

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

شد؟ پاسخ این است که جامعهٔ مسلمانان در آن زمان، آن گونه که باید، بنیانش محکم و ثابت نشده بود تا بتواند با حوادثی که پیش می‌آید، مواجه شود. امّا دین آن قدرها هم ضعیف نبوده، بنابراین دچار بحران می‌شده است. در آن زمان، رهبری از امام بحقّ سلب شده بود؛ در نتیجه، قادر به مواجه با موقعیّتهای پیش‌آمده نبود.

* ص ۳۸۹ ـ باب الإشارة و النصّ علی الحسین‌بن علیّ علیهما السلام، ح ۲، ذیل «یا قنبر»:

قنبر دربان بوده است.

* ص ۳۹۹ ـ باب الإشارة و النصّ علی علیّ‌بن الحسین علیهما السلام، ح ۴، ذیل «فلمّا صلّی المغرب»:

بعد از نماز مغرب، آن گاه که تاریکی چیره می‌شده، جلسه به پایان می‌رسید و مردم پراکنده می‌شدند. سپس غیاب برادران ابوجعفر، این امکان را فراهم می‌آورده تا پدرشان از ابوجعفر، پرسشهایی راکه در دنبالهٔ حدیث آمده است، بپرسد.

* ص ۴۰۱ ـ باب الإشارة و النصّ علی أبي جعفر علیه السلام، ح ۱، ذیل «... أخرج سفطاً»:

سَفَط: بافته‌ای از جنس کلکهای درخت خرما، جهت پوشش سینه.

* ص ۴۰۳ ـ همان باب، ح ۳، ذیل «کتب إلی ابن حزم»:

ابوبکربن محمّد عمروبن حزم انصاری (۳۷/۶۵۷ـ۱۲۰/۷۳۸)، از سال ۸۷/۷۰۶ قاضی مدینه بود که عمربن عبدالعزیز، هنگامی که حاکم مدینه بود، او را به سمت قضاوت برگزیده بود. آن گاه که عمربن عبدالعزیز خلیفه شد، ابن‌حزم را به عنوان حاکم مدینه منصوب کرد. (الطبری، ج ۲، ص ۱۴۵۲ و ۱۴۳۷ و ۱۳۷۲ـ۱۳۷۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۰۵ و ۱۲۵۵ و ۱۱۹۱، ج ۳، ص ۲۴۶۰؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۵۵ـ۶۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۸ـ۴۰)

* ص ۴۰۸ ـ همان باب، ح ۷، ذیل «لیس کلّ إمام هو القائم بعد الإمام الذي کان قبله»:

از این حدیث پیداست که «القائم» دو معنا دارد: یکی آنکه با شمشیر برمی‌خیزد تا عدالت را برپا دارد. با این معنا، او تنها و تنها حضرت مهدی علیه السلام است. دیگری

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

کسی که بعد از رحلت امام قبلی، به امامت برمی‌خیزد و در این معنا، به نوبت، به امامان اطلاق می‌شود. (این معنا، معنای ظاهری است و می‌تواند به سایر موقعیّتها جدای از امامت نیز اطلاق شود.) این مطلب باعث بروز اشتباهاتی چند در میان شیعه شده و دلیلِ این است که چرا برخی از آنان به جای اینکه امام موسی‌بن جعفر را فوت شده بدانند، تصوّر می‌کنند که امام موسی‌بن جعفر غایب شده‌اند (به غیبت رفته‌اند). دلیل آن این است که آنها از پدر ایشان شنیدند که ایشان را «القائم» نامیدند. این گروه، «واقفیّه» نامیده می‌شوند؛ زیرا آنها پایان امامت را در امام موسی‌بن جعفر می‌دانند و معتقد نیستند که امامت بعد از ایشان به امام رضا علیه‌السلام منتقل شده است. (نک: الطوسی، الغیبه، ص ۲۹ـ۵۰؛ البحار، ج ۴۸، ص ۲۵۰ـ۲۷۵)

*** ص ۴۱۲ ـ باب الإشارة و النصّ علی‌أبن الحسن موسی علیه‌السلام، ح ۳، ذیل «قد لبس الدرع و ساوی علیه»:**

رجوع شود به فصل ۳۸ این کتاب (کتاب الحجّة، باب ماعند الائمّة من سلاح رسول الله و متاعه) که این مطلب به عنوان یکی از نشانه‌های امامت شمرده شده است.

*** ص ۴۱۴ ـ همان باب، ح ۸، ذیل «لا تجفوا إسماعیل»:**

این فرد اسماعیل، پسر امام جعفر علیه‌السلام است و این حدیث نشان می‌دهد که او در آن زمان، هنوز زنده بوده است.

*** ص ۴۱۶ ـ همان باب، ح ۱۰، ذیل «و أمّي و أمّه واحدة»:**

مادر اسماعیل و عبدالله یکی بوده؛ در حالی که مادر امام موسی بانویی دیگر بوده است. علّامه مجلسی می‌گوید: این جمله اشاره به مادر همهٔ آنان دارد یعنی حضرت فاطمه علیهاالسلام. (مرآت العقول، ج ۳، ص ۳۳۶)

شیخ مفید همین روایت را از قول همین سلسله روات، ذکر می‌کند و طبرسی آن را از قول کلینی با همان سلسله روات و همان متن، نقل می‌کند، امّا در هر دوی آنها،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

به جای این جمله به این عبارت می‌رسیم:

«آیا اصل من و اصل او یکی نیست؟» (نک: کتاب ارشاد، ترجمهٔ انگلیسی، ص ۴۳۸؛ اعلام الوری، ص ۲۸۹؛ بحار، ج ۴۸، ص ۱۸ـ۱۹)

*** ص ۴۱۸ ـ همان باب، ح ۱۳، ذیل «أبي أيّوب النحويّ»:**

النحوی، اشتباه قرائی از «خوزی» است. ضبط «الخوزی» به درستی در منابعی آمده است؛ مانند: الطوسی، الغیبه، ص ۱۱۹؛ ابن‌شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۲۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۹۰ (که او نیز به نقل از کلینی، آن را ذکرکرده است) همچنین نک: البحار، ج ۴۷، ۳؛ مرآت العقول، ج ۳، ص ۳۳۷. این فرد، سلیمان‌بن ابی‌سلیمان (مَخلَد یا داوود)، ابوأیّوب الخورمی المورِیانی، شخصیّت برجسته‌ای در آغاز خلافت خلیفهٔ عبّاسی است. او وزیر ابوجعفر المنصور (تولّد ۹۵/۷۱۴ـ حکومت ۱۳۶/۷۵۴ـ۱۵۸/۷۷۵) دومین خلیفهٔ عبّاسی بوده است. او به شدّت، به منصور نزدیک بوده است تا آنجاکه تاریخ‌نویسان او را «الغالب علیه» می‌نامند؛ یعنی «کسی که خلیفه در قدرتش بوده است.»

علاوه بر این، او مسئول نگارش مهم‌ترین نامه‌های منصور بوده است. مع‌هذا، او به تدریج، مورد بی‌لطفی قرارگرفت و در سال ۱۵۳/۷۷۰، او و برادرش خالد، زندانی و شکنجه شدند و تمام اموالشان نیز ضبط شد و در سال ۱۵۴/۷۷۱ منصور هر دو برادر را مورد مجازات قرار داد و دستور داد پسرش المهدی، پسران خالد را دستگیر دستها و پاهایشان را جداکند و بعد نیز سرشان را بِبُرد. (الطبری، ج ۳، ص ۴۲۱ و ۴۱۸ و ۳۷۲ و ۳۷۰ و ۲۹۱ و ۲۸۳ـ۲۸۴ و ۲۷۳ و ۲۰۸ و ۱۳۴ و ۱۱۱ـ۱۰۸ و ۱۰۱؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۶۰۹ـ۶۱۲؛ ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۱۱۱ و ۱۰۹ـ۱۱۰؛الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۹؛ المسعودی، ج ۶، ص ۱۶۵ـ۱۶۶؛ ابن‌خلیکان، ج ۲، ص ۴۱۰ـ۴۱۴)

*** ص ۴۱۹ ـ همان حدیث، ذیل «هذا کتاب محمّدبن سلیمان»:**

این فرد محمّدبن سلیمان‌بن علیّ‌بن عبدالله‌بن عبّاس (۱۲۲/۷۴۰ـ۱۷۳/۷۸۹)،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

فرزند برادر منصور است. بین سالهای ۱۴۷ و ۱۴۸ / ۷۶۴ و ۷۶۵، زمان شهادت امام صادق‌علیه‌السلام، او حاکم منصور درکوفه بود، در حالی که در همان زمان، حاکم منصور در مدینه، یعنی محلّ اقامت و فوت امام، برادرش جعفربن سلیمان (فوت ۱۷۷/۷۹۴) بود. (نک: الطبری، ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۳ و ۲۶۲ـ۲۶۳ و ۲۴۹ و ۲۴۷؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۹۴ و ۵۹۳ و ۵۸۳ و ۵۷۹؛ ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۱۰۶ و ۱۰۳؛ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۲۰۱؛ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۴)

این حدیث با سلسله سندی که شامل کلینی نیز هست، از قول سیّد ابن‌طاووس (مهج الدعوات، ص ۲۱۲) نیز نقل شده است. در این نسخه ابوایّوب می‌گوید: «این نامه‌ای است از جعفربن سلیمان...»

از آنجا که یکی از مجریان وصیّت‌نامه، محمّدبن سلیمان بوده است، به نظر می‌رسد کاتب آن نسخه از کافی که به ما رسیده، میان دو برادر خلط کرده و محمّدبن سلیمان را با جعفربن سلیمان در آمیخته است.

دلیل اینکه محمّدبن سلیمان مجری وصیّت‌نامه شده نه برادرش، مرتبت و قدرت بیشتر او نسبت به موقعیّت، مرتبت و قدرت برادرانش بوده است. علاوه بر این، این حقیقت که کوفه و بصره، مراکز فعّالیّت شیعه بوده و محمّدبن سلیمان مستقیماً مسئول آنها بوده است.

* ص ۴۲۴ ـ باب الإشارة والنصّ علی‌أبي الحسن الرضاعلیه‌السلام، ح ۴:

منظور امام در اینجا این است که خلافت پدیده‌ای است که در میان امامان (از یکی به دیگری) به صورت پیوسته، منتقل می‌شود.

* ص ۴۳۰ ـ همان باب، ح ۱۴، ذیل «قال نعم و مرّت به سنون»:

پیداست که این بخش از حدیث با واقعیّتهای تاریخی مطابقت ندارد؛ زیرا امام صادق‌علیه‌السلام در ۲۵ شوّال سال ۱۴۸ (۱۴ دسامبر ۷۶۵) به شهادت رسیده و امام رضاعلیه‌السلام یا در همان سال در تاریخ ۱۱ ذی‌القعده (۲۹ دسامبر ۷۶۵) یا با احتمال

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

کمتر در روز ۱۱ ذی‌القعدهٔ سال ۱۵۳ (۵ نوامبر سال ۷۷۰) متولد شده‌اند. در هر حالت، امام صادق علیه السلام نمی‌توانسته نوهٔ خود را دیده باشد. در این مورد، علّامه مجلسی این گونه می‌نویسد. (در مرآت العقول، ج ۳، ص ۳۵۰؛ البحار، ج ۵۰، ص ۳۰):

«نسخهٔ صحیح آن است که شیخ صدوق ارائه کرده است؛ در آنجا می‌بینیم که به جای عبارت *«آیا او هنوز متولّد نشده بوده است؟»*، این عبارت را می‌بینیم: *«آیا او در آینده، صاحب چنین فرزندی خواهد شد؟»*

امام به این سؤال این گونه پاسخ می‌دهد: *«بله»*. (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴)

طبرسی این حدیث را از کلینی نقل می‌کند و می‌گوید: *«آیا این (مطلب) مرتبط با پسری است که بعداً متولّد خواهد شد؟»* امام پاسخ دادند: *«بله»*. (اعلام الوری، ص ۳۰۶؛ البحار، ج ۵۰، ص ۲۶)

❋ ص ۴۳۳، همان حدیث، ذیل «و ذلك سنّة قد مضت»:

یعنی رسم بر این بوده که وقتی کسی به نزد حاکم ظالم برده می‌شده، غسل می‌کرده وکفن می‌پوشیده، گویی که منتظر کشته‌شدن خویش بوده است.

❋ ص ۴۳۴ ـ همان حدیث، ذیل «بعد موت هارون بأربع سنین»:

هارون الرشید در سال ۱۹۳/۸۰۹ درگذشت و پسرش محمّد الامین، به خواست پدر، جانشین او شد؛ درحالی که مأمون برادر امین، حاکم خراسان بود. امین در سال سوم خلافتش، تصمیم گرفت که برادرش مأمون را از قائم‌مقامی و جانشینی خود در امر خلافت، کنار بزند و به جای او، فرزند خویش را به عنوان جانشین و ولیعهد خود منصوب کند. به این دلیل، مأمون لشکری را به جنگ امین فرستاد (در سال ۱۹۶/۸۱۲). در آغاز سال ۱۹۸/۸۱۳، امین کشته شد و بغداد فتح گشت. در پی اغتشاشات پیش آمده، فشار از روی اهل بیت (خاندان رسول) برداشته شد و آنها قادر شدند تابه طور علنی، با مردم سخن گویند و به ارشاد بپردازند.

❋ ص ۴۳۶ ـ همان باب، ح ۱۵، ذیل «عن یزیدبن سلیط»:

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

این حدیث ـ البتّه با کمی تغییر ـ از قول شیخ صدوق، در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۳ـ۳۰۷ نیز نقل شده است و ما در متن، هرجا که ضروری دانستیم، به تفاوتها اشاره کرده‌ایم.

* ص ۴۳۸ ـ همان حدیث، ذیل «و أوْصَیْتُ إلیه بصدقاتي»:

جزئیّات درست این صدقات را در احادیثی دیگر می‌توان یافت. به این منظور رجوع کنید به کلینی، کافی، ج ۷، ص ۵۳ـ۵۴؛ طوسی، التهذیب، ج ۹، ص ۱۴۹ـ۱۵۰؛ الصدوق، الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۴ـ۱۸۵؛ العیون، ج ۱، ص ۳۷ـ۳۸؛ الحرّالعاملی، الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۱۴ـ۳۱۵؛ الفیض، الوافی، ج ۶، ص ۸۱ـ۸۲.

تا جایی که تاریخ این موضوع مدّ نظر ماست، مهم‌ترین بخش آن در این است که تعیین شدگانِ مسئولیّت صدقات، این گونه نام برده شده‌اند:

«او صدقهٔ خود را در دستان علی و ابراهیم نهاد. اگر یکی از این دو بمیرند، قاسم ـ در کنار فرد باقی مانده ـ جای آن را که درگذشته، خواهد گرفت. اگر یکی از این دو بمیرد، اسماعیل جای او را خواهد گرفت (در کنار آنکه باقی مانده). اگر یکی از آن دو بمیرد، پس عبّاس جای او را خواهد گرفت (در کنار آنکه باقی مانده). اگر یکی از آن دو بمیرد، بزرگ‌ترین فرزند پسر من، آنی که همچنان زنده مانده است، جای او را خواهد گرفت (در کنار آنی که باقی مانده). اگر فقط و فقط یکی از پسران من برجا بماند، پس او (به تنهایی) مسئول خواهد بود.»

* ص ۴۳۸ ـ همان حدیث، ذیل «الذین خلّفت و ولدي»:

در متن شیخ صدوق داریم که «و إلی...» که ما این کلام را ترجمه کرده‌ایم؛ کلینی فقط این‌گونه گفته «إلی...» که تمام پسران را به عنوان مسئولان اوقاف و غیره فهرست می‌کند...

* ص ۴۳۹ ـ همان حدیث، ذیل «فلیس له أن یزوّجها إلّا بإذنه و أمره»:

امام موسی علیه السلام همسران متعدّد داشته است. بنابراین، هر برادری تصوّر می‌کرده که این وظیفهٔ اوست که خواهرش را (دختر مادر خود را) به منزل شوهر بفرستد؛ امّا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

این جملات، اجازهٔ چنین کاری را به آنها نمی‌دهد. (رجوع کنید به دنبالهٔ این حدیث)

* ص ۴۴۱ ـ همان حدیث، ذیل «لیس لأحد أن یکشف وصیّتي»:

وصیّت‌نامه (عهدنامه) به صورت طومار بوده است.

* ص ۴۴۲ ـ همان حدیث، ذیل «کان أبو عمران الطلحيّ»:

موسی‌بن محمّدبن عمران‌بن ابراهیم‌بن محمّدبن طلحةبن عبدالله (طلحه صحابی مشهور و شرکت‌کننده در جنگ جمل بود). خلفا، هارون‌الرشید و امین او را به عنوان قاضی مدینه منصوب کردند. پیش از او، برادرش عمران ـ که منصوب از جانب منصور و مهدی بود ـ سمت قضاوت را در مدینه داشت.

* ص ۴۴۴ ـ همان حدیث، ذیل «فتعیّن لي ما علیهم»:

تعیین (در توضیح آن گوییم): حسن به احمد، هزار دینار بدهکار است ـ و زمان پرداخت آن رسیده، امّا او قادر به پرداخت بدهی‌اش نیست. حسین می‌خواهد تا بدهی را خودش متقبّل شود، امّا او نیز پولی ندارد. اگر او از احمد بخواهد تا وصول آن را به تأخیر بیندازد، مثلاً به مدّت یکسال، و میزان بدهی را بیفزاید، مثلاً تا ۱۲۰۰ دینار، ۲۰۰ دینار آن ربا می‌باشد. پس او پرداخت را به حسن منتقل می‌کند که بدهی آخری را باطل کند. بنابراین، حسن دیگر بدهکار نیست و حسین باید بدهی ۱۲۰۰ دیناری را در تاریخ دیرتر بپردازد. این روند را در فقه، «تعیین» می‌گویند.

* ص ۴۴۷ ـ همان باب، ح ۱۶، ذیل «و من الذي یکون بعده»:

اوّلی اشاره به خلیفهٔ عبّاسی، محمّد المهدی (۱۲۷/۷۴۴ ـ دورهٔ خلافت ۱۵۸/۷۷۵ تا ۱۶۹/۷۸۵) است. او امام موسی علیه‌السلام را به بغداد آورد و زندانی کرد، و بعد از مدّت کوتاهی، آزادش کرد.

فرد دوم موسی الهادی (۱۴۴/۷۶۱ـ دورهٔ خلافت ۱۶۹/۷۸۵ تا ۱۷۰/۷۸۶) است که به حاکمش در مدینه دستور داد تا امام موسی را دستگیر کند و به بغداد آورد. درست زمانی که این دستور می‌خواست اجرا شود، خلیفه درگذشت.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

* ص ۴۴۷ ـ همان حدیث، ذیل «و ما یکون جُعلت فداك؟ قال: یضلّ الله...»:

سؤال‌کننده فرض را بر این داشته که اگرچه از جانب دو فرد ذکر شده، به امام آسیبی نخواهد رسید، امّا او از خلیفهٔ سوم، هارون‌الرشید، رنج بسیاری متحمّل خواهد شد.

هارون‌الرشید، امام را در مدینه، در سال ۱۷۹/۷۹۵، دستگیر کرد و در بصره به زندان انداخت. در سالهای بعد، او را به بغداد برد و تا سال ۱۸۳/۷۹۹ زندانی کرد. و در همان سال نیز امام را در زندان مسموم کرد.

بنابراین، سؤال‌کننده دربارهٔ رویدادهای آینده سؤال کرده، یعنی بعد از فوت امام به دست خلیفه سوم. پاسخ امام به اختلافاتی میان شیعه اشاره دارد که در امر خلافت و جانشینی پیش خواهد آمد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]